

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که یک مقداری از بحث نیمه خارج شدیم. گفتیم این بحث به مناسبت یک روایتی بود که از محمد بن قیس بود، متعرض یک مقدار دیگر حالا از بحث خارج شدیم، بحث حدیثی و رجالی و فهرستی راجع به محمد بن قیس، به خاطر اینکه غیر از حالا این جهت، آثاری در فقه دارد و اصولا کار را آشنا می کند برای مسئله کیفیت برخورد ما.

ما در روز گذشته عرض کردیم که برای بررسی افراد در دنیای شیعه در مصطلحات ماسه محور وجود دارد. این را به طور کلی در ذهنتان باشد. یکی محور روایات که یک شخص در روایات چطور واقع شده. یکی محور کتب رجالی؛ و یکی هم محور فهرس اصحاب.

البته الان در این که حالا این محورها هر کدام چه هستند، خواهی نخواهی اختلاف دارد. مثلا آقای خوبی در محور روایات فقط کتب اربعه یا کامل الزیارات هم توسط علی بن ابراهیم استخراج کرده در محور روایات. البته کامل الزیارات را مطلقا نه، چون کامل الزیارات روایاتی که منتهی به امام معصوم (ع) می شود. روایاتی که مرسل است یا از مثلا صحابه و اینها نقل شده آنها استخراج نکرده است. لکن خب می دانید الان سعی شده که از غیر کتب اربعه هم استخراج بشود. یعنی محور روایات را توسعه دادیم. و بلکه سعی شده ما روایات افرادی را که می دانیم شیعه هستند، استخراج بکنیم ولو در کتب اهل عامه و روایات اهل سنت. باز این توسعه بیشتری پیدا می کند. راوی و مروی عنه را در کتب اهل سنت پیدا بکنیم.

پس این بحثی که ما می گوئیم محور روایات، این یک بحث کبروی است. تشخیص خارجی اش خیلی محل کلام است. یعنی عرض عریضی دارد. فعلا در کتاب استاد، کتب اربعه است. لکن اخیرا اضافه شده غیر کتب اربعه، و باز هم بالاتر از آن، حتی کتب اهل سنت جایی که روایات اصحاب ما هست. و غیر اهل سنت. ما در کتب زیدیه هم داریم، روایات اصحاب ما، وقتی می خواهیم محور روایات را حساب بکنیم، همه را حساب می کنیم.

بخش دوم که محور کتب رجال است، آن که الان متعارف شده در حوزه های ما رجال برقی هست، بعد رجال مرحوم کشی هست، و بعد رجال مرحوم به اصطلاح نجاشی، و ابن غضائری هست، بعد نجاشی و مرحوم شیخ طوسی. این متعارف حوزه های ما در رجال است. لکن خب خیلی توسعه می شود داد. علامه از کتاب عقیقی نقل کرده، از ابن عقده نقل کرده، در کتاب صاحب المیزان ابن حجر از کتاب

ابن ابی طی شیعنی نقل کرده، از کتاب علی بن حکم شیعنی نقل کرده که ما کتاب های این دو بزرگوار را نداریم. اصلاً تقریباً شاید در کتب قدماى ما اسم این دو نفر هم نیامده است. ابن ابی طی. و بعد ما در مسائل رجالی باز در کتب اهل سنت داریم که گاهی مطالبی را از شیعه نقل کرده.

پس این محور رجال هم باز قابل توسعه و تضییق است. یعنی خیلی جا دارد، جای بحث دارد.

محور سوم فهارس اصحاب ما است. البته فهارس اصحاب مایی که الان ما متعارف داریم، دو فهرست اساسی است؛ نجاشی و شیخ طوسی. لکن خب فهرست ابو غالب زراری هم موجود است. آن را هم باید اضافه کرد. و به اصطلاح یک مقدار مطالب را می توانیم ما از جدیداً به فهارس اضافه کنیم. من این بحث کبروی می کنم چون مفید است برایتان. و این جاهایی است که الان مثلاً مخصوصاً در این بعضی روایات ابن عقده دیدم من، و اهل سنت هم دارند. مثلاً می گوید شیخ طوسی حدثنی فلان، قال حدثنی فلان قال حدثنی فلان من کتابه؛ قال حدثنی؛ خب می شود گفت که این کتاب، این هم ما می توانیم از نظر فهرستی یا یک کتاب حساب بکنیم. و همان سندی را که شیخ طوسی در این روایت آورده، به آن کتاب، بالاخره به هر حال از کتاب خودش نقل کرده. حالا کل کتاب را شاید اجازه نداده، اما به هر حال می شود اثبات وجود کتاب را در حد اثبات وجود کتاب با روایت کرد.

عرض کردم کراراً عادتهاً مجال فهارس غیر از مجال روایات است. یعنی از روایات نمی شود استفاده فهرستی کرد. استفاده رجالی می شود کرد، فهرستی نه. لکن در بعضی از روایات می شود این کار را کرد و آن روایاتی است که اسم کتاب یا حتی در بعضی هایش مثلاً می گوید حدثنای فلان من اصله. تعبیر من اصله دارد. این را می شود استفاده کرد. خب این یک قاعده کلی بود که ما عرض کردیم.

راجع به محمد بن قیس در جلسه قبلی اول محور فهارس را شروع کردیم؛ یعنی محاور موجود پیش ما. و در این محور اول فهرست شیخ طوسی را خواندیم. عرض کردیم شیخ طوسی یک محمد بن قیس مطلق آورده. قید نزده به او. و گفته له کتاب طریقش را ذکر کرده است. که ایجازاً به نحو ایجاز می گوئیم طریق ابن ابی عمیر. ایجازاً این طور است اسم می بریم.

بعد با یک فاصله ای پنجاه تا اسم، محمد بن قیس بجلی را اسم برده. کتاب قضایا را به ایشان نسبت داده. از همان طریق عاصم بن حمید که خواندیم و شرحش گذشت. بعد در ذیل اسم او نوشته و له اصل ایضا. یعنی محمد بن قیس بجلی له اصل. و همان طریق اول را آورده، محمد بن قیس مطلق را آورده یعنی طریق ابن ابی عمیر. این آنچه که در کتاب فهرست شیخ طوسی در اینجا موجود است.

پس دو تا محمد بن قیس را اسم برده؛ یکی را مقید کرده به بجلی، یکی مطلق است. آن که الان به ما رسیده، نسخه‌ای که الان در اختیار ماست. آن بجلی هم کتاب قضایا را به همان طریق معروفی که ما داریم، عاصم حمید است. لکن برای بجلی یک اصلی هم ذکر کرده، و له اصل، باز با همان طریق ابن ابی عمیر نقل کرده.

گذشت اینها را خواندیم در عبارت مرحوم شیخ.

در عبارت فهاری که الان داریم، مرحوم نجاشی هم عبارتش را خواندیم. مرحوم نجاشی به عنوان محمد بن قیس ابو عبدالله البجلی، ثقة عین الی آخره. و ایشان نوشته که له کتاب القضاء المعروف، تعبیر ایشان این است. و دو طریق ایشان آوردند؛ هر دو طریقی که ایشان آوردند، من توضیحاتش را عرض کردم دیگر جای تکرار ندارد، از بغداد مستقیم رفتند به کوفه. در هر دو طریق خصلت این دو طریق ایشان از بغداد به کوفه رفتند. البته می‌شود حالا قبولش کرد با یک مقدماتی. و همان نسخه عاصم بن حمید است.

شیخ طوسی از بغداد رفته بود به قم از طریق صدوق باز برگشته بود به کوفه، آمده بود به کوفه. اما شیخ نجاشی هر دو طریق ایشان از بغداد به کوفه است. این هم راهی را که ایشان رفته است. البته خب در یک راهش هم مشکلاتی دارد یعنی به لحاظ مشایخ و اینها بعضی صحبت‌هایی شده است. مشایخی که در طریق هستند نه مشایخ نجاشی.

این دومین فهرستی که ما داریم. نجاشی به این آقا دیگر کتابی را به نام اصل نسبت نداده است. دقت می‌فرمایید؟ و محمد بن قیس مطلق هم ندارد. چیزی هم به نام اصل به ایشان نسبت نداده است. لکن نجاشی در کتاب خودش یک نفر دیگری را هم به نام محمد بن قیس ابو نصر نام برده است. فرموده است محمد بن قیس ابو نصر الاسدی احد بنی نصر بن قعین بن الحارث الی آخره. ۰۹:۲۸ آن نسب عربی را اضافه فرمودند انساب عرب.

و عرض کردیم مرحوم نجاشی چند تا امتیاز دارد کتابش بر کتاب شیخ طوسی. یکی این است که غالباً به انساب اهتمامش بیشتر است. شیخ هم گاهی اوقات، مثلاً شیخ همین جا به اصطلاح در محمد بن قیس در اینجا اسم این مثلاً برده که مثلاً اسدی است. و لکن نجاشی بیشتر چون از این کتابی هم در اصحاب العرب دارد مرحوم نجاشی.

کیف ما کان نجاشی نسبت ایشان را نوشته، نوشته وجه من وجوه العرب بالكوفه. این را کارا عرض کردیم بحثی است بین اعلام که آیا کلمه وجه از الفاظ توثیق است یا نه؟ این بحثی است بین، حرف بدی هم نیست. وجه البته معنای نسبی است. نمی‌شود معنای مطلق باشد. عادتاً وجه مراد وجه اجتماعی است عادتاً. یعنی یکی از شخصیت‌های اجتماعی است. یک شخصیت اجتماعی. لکن چون کتاب نجاشی

در مولفین و در روایات است، احتمال دارد یکی از شخصیت‌ها در عالم تألیف باشد. نسبت به موضوع خود کتاب. یا یکی از شخصیت‌ها در عالم روایت. وجه من وجوه العرب، یکی از شخصیت‌ها یکی از چهره‌های سرشناس در حدیث است. به لحاظ خود کتاب به این دو تا بیشتر می‌خورد. اما لفظ فی نفسه با اول بیشتر می‌خورد.

و کان خصیصا بعمر بن عبد العزیز، از نزدیکان عمر بن عبد العزیز بود. عرض کردم در کتب اهل سنت از شخصی به نام محمد بن قیس نام می‌برند کان قاصدا لعمر بن عبد العزیز. قاص یعنی قصه می‌گفته. در آن زمان، همین تاریخ، مثلا چه بوده، چه کار، در گذشته‌ها چه بوده، یکی از راه‌هایی که در گذشتگان متعارف بوده، شاید در زمان ما هم این باشد. فرض کنید اگر پادشاهی بوده یکی از بچه‌هایش بنا بوده ولیعهد بشود، ولیعهد را یک تربیت خاصی می‌کردند. من جمله از آنها این که مثلا داستان گذشتگان، پادشاهان گذشته را، اینها چه کار کردند، چه کارهای خوبی و چه کارهای بدی، که این را تشویق بکنند برای کارهای خوب و ترخیص بکنند از کارهای بد.

و کان خصیصا بعمر بن عبد العزیز ثم یزید بن عبد الملک؛ تا آن زمان بوده. و کان احدهما انفعه الی بلاد الروم فی فداء المسلمین؛ من الان در ذهنم نیست. یاد می‌آید تا آن جایی که دیدم در کتب تاریخ این نیامده. عرض می‌کنم عرض کردم سابقا هم اشاره کردم نمی‌دانم گفتم یا نگفتم، در ذهنم نیست حالا حافظه ما کمی خراب شده شاید چند بار گفته باشیم. یکی از مسائلی که بعدها اتفاق افتاد، حالا این زمان فکر نمی‌کنم، مسئله مفادات بود و تبدیل اسراء به اصطلاح، آزاد سازی اسراء. و بعدها یکی از مراسم اجتماعی شد اصلا. فرض کنید مثلا در یک شهر معینی که مرزی بود، فرض کنید مثلا در فرض کنید مثلا حلب که هم مرز بود و آن طرف هم مثلا مسیحی‌ها بودند، در روز معین که مردم هم جمع می‌شدند. در این کتاب یکی از این کتب مسعودی، تواریخ این فدا را نوشته. فداء اول این بود، فداء دوم این بود. نوشته. مثلا مردم صدها هزار نفر جمع می‌شدند، دویست نفر، سیصد نفر از اسرای مسلمان که دست مسیحی‌ها بوده آنها آزاد می‌کردن، دویست سیصد تا هم اینها، طبق قراردادی که بود، اینها آزاد می‌کردند. این را اصطلاحا مفادات می‌گفتند. یعنی کل واحد فداء من طرف المقابل. این آزاد می‌کرد، آن آزاد می‌کرد. تبادل اسراء به قول امروزی.

غرض اما یاد نمی‌آید زمان این دو نفر، عمر بن عبد العزیز یا یزید بن عبد الملک ما فداء داشته باشیم. در ذهنم می‌آید در تاریخ ندیدم. در ذهنم این طور است حالا آقایان بعد مراجعه کنند.

بله، روی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و له کتاب فی قضایا امیر المومنین علیه السلام؛ ایشان کتابی هم دارد. و له کتاب آخر نوادر؛ باز ایشان در محمد بن قیس اسدی، البته عرض کردم مرحوم شیخ طوسی در فهرست خودش محمد بن قیس اسدی را نیاورده.

محمد بن قیس مطلق را آورده است. حالا بعد انشاء الله عرض می‌کنم. عده‌ای از رجالیون گفتند آن مطلقش اسدی است. عده‌ای از رجالیون گفتند در حقیقت شیخ طوسی که یک محمد بن قیس مطلق آورده، آن اسدی است که نجاشی هم دارد. چون آن هم که له کتاب به اصطلاح، همین کتاب قضایا امیر المومنین (ع). و حتی گفتند که دو کتاب قضایا هست. یکی مال آن اسدی و یکی مال بجلی.

و له کتاب آخر نوادر؛ راجع به این قسمت، آن نسخی که ما الان از فهرست داریم که محمد بن قیس مطلق است، توش اسدی ندارد. اما مرحوم ابن داود در رجال خودش نوشته محمد بن قیس، بعد نمی‌دانم کذا الانصاری، نه، الانصاری ست، یعنی فهرست شیخ له کتاب. الاسدی ابو نصر، ظاهر عبارت ابن داود این است که شاید در نسخه فهرست ایشان بوده است. یعنی در نسخه مرحوم ابن داود بوده که این محمد بن قیس اسدی صاحب کتاب است.

در نسخه‌ای که ما الان داریم ندارد. آقای خویی هم که نقل کردند ندارد. در نسخ معروف نسخه‌ای که ما آن روز آوردیم اینجا نقل کردیم از کتاب اسپرینگر، ایشان هم ندارد، ایشان محمد بن قیس.

به هر حال این هست که عده‌ای از بعدی‌ها از رجالی‌ها گفتند محمد بن قیس مطلق در کلام شیخ طوسی به معنای اسدی است. ظاهر عبارت ابن داود شاید در کتابش بوده. حالا شاید در نسخه او

بعد از این اسدی، مرحوم نجاشی می‌فرماید و لنا، لنا ظاهرا که از شیعه یعنی. محمد بن قیس البجلی و له کتاب یساوی کتاب محمد بن قیس الاسدی؛ کتابش اندازه آن است. عرض کنم که این عبارت نجاشی مشعر به این است که کتابها را دیده، هر دو را دیده. مگر اینکه توصیف را در فهرس دیده باشد. و الا ظاهر این عبارت و له کتاب یساوی کتاب محمد بن قیس الاسدی که ظاهرا دیده باشد.

بعد نجاشی می‌فرماید و لنا محمد بن قیس الاسدی ابا عبدالله؛ باز یک محمد بن قیس اسدی دیگر هم داریم. این را دقت کنید، نجاشی با دقتی فرق گذاشتند. اولاً آن ابو نصر است، این ابو عبدالله است. این دوتا. ثانیاً این نوشته مولا لبنی نصر. حالا این ایضا را نمی‌فهمم چرا آورده. مولا من بنی نصر. شاید مثلاً می‌خواهد بگوید اولی هم مولا است. نمی‌دانم. چون وجه من وجوه العرب؛ از اینکه وجه من وجوه العرب نباید مولا نباشد. نباید غیر عرب باشد. حالا این ایضا شاید به خاطر نسب.

پس در حقیقت محمد بن قیس اسدی دو تا داریم؛ یکی عربی صمیم است. یکی مولای بنی اسد است. این تا اینجا دوتا.

و کان خصیصا ممدوحا، حالا این خصیص هم، ظاهرا چون جای دیگر هم دارد کان خاصی، وهو خاصی، ظاهرا مرادش این است که خصیص به طائفه. یعنی این از آن طرف هم گفته لنا. این مثلا شاید مثلا بین سنی ها معروف بوده، اما این اختصاص به ما دارد. از شیعه است. ظاهرش این است.

و لنا محمد بن قیس الاسدی ابو احمد ضعیف؛ این آخری هم یک چهارمی آورده محمد بن قیس الاسدی، روی عن ابی جعفر علیه السلام. پس در فهرست نجاشی چهارتا آمده است. بجلی است، گفته ثقة عین؛ اسدی که ظاهرا عرب است، گفته وجه من وجوه العرب. اسدی که مولاست، از بنی اسد مولاست، گفته که کان خصیصا ممدوحا. یک اسدی دیگر هم هست که نمی دانم حالا مولاست یا اصیل است، به لقب ابو احمد. این گفته ضعیف. این یکی را ضعیف گفته.

عرض کردم تا مدت ها در کتب فقهی ما حدیثی ما، رجالی ما، احادیثی که توش محمد بن قیس بود، می گفتند مشترک ضعیف بالاشتراک؛ چون گفتند نجاشی چهارتا اسم برده است. در کتاب شیخ طوسی فهرست شیخ دو تا است. محمد بن قیس به اصطلاح بجلی و محمد بن قیس مطلق. این در کتاب شیخ طوسی.

بعد دارد خبرنا محمد بن جعفر؛ این خبرنا عده ای حالا دیگر نمی خواهد اسم ببرم، زید و عمر و بکر و اینها. عده ای این خبرنا را به این اخیری زدند؛ محمد بن قیس الاسدی ابو احمد ضعیف. این غلط است. صحیحش این است که خبرنا مال اول است، مال صاحب عنوان است. و این دارد نجاشی عرض کردم گاهی جمله معترضه دارد. مثل مرحوم آقای تستری استظهار کردند، درست هم هست استظهارشان.

اخبارنا محمد بن جعفر، این مال همان است که کتاب دارد. پس در حقیقت باید این جور گفت: نجاشی چهارتا محمد بن قیس آورده؛ دو تایش کتاب دارند، دو تایش راوی هستند. طبیعتا نجاشی متعرض روات نمی شود؛ چون اگر بشود کتاب رجالی می شود، فهرست نمی شود. دو تا را اطرازا ذکر کرده است. اما دو تا صاحب کتاب هستند. یکی بجلی صاحب کتاب قضایای معروف است. یکی هم این اسدی کتاب فی قضایا.

این طریق ایشان به این دومی است. یعنی به اسدی که کتاب فی قضایا. اخبارنا محمد بن جعفر، ایشان از علمای معروف نحو است. عرض کردم آن روز، دیروز بود یا پریروز بود، در کتب به اصطلاح نجاه و تراجم نجاه مثل کتاب ۲۰:۰۵ سیوطی اسم این آمده. محمد بن

جعفر نحوی تمیمی. از علمای بغداد بوده، از نحاه بوده و مرحوم نجاشی از ایشان نسبتاً زیاد نقل می‌کند. و توضیحاتش را هم عرض کردیم تا آن جایی که من دیدم. از محمد بن جعفر از میراث ابن عقده نقل می‌کند.

و سابقاً هم اشاره کردم مرحوم نجاشی وقتی شرح حال ابن عقده را دارد، خیلی توضیح فنی روی مشایخش نمی‌دهد. نمی‌فهمم چرا، این را هم نفهمیدیم. می‌گویند ابن عقده چه بوده، جلیل القدر بوده، من از مشایخ زیادی از بغداد از ایشان نقل می‌کنم. ایشان به یک واسطه از ابن عقده نقل می‌کند. می‌گویند من الشيعة و الزيدية و العامه. معین نمی‌کند مثلاً خصوصیات. این هم حالا.

یکی از آنها همین محمد بن جعفر است. خوب دقت بکنید. و از محمد بن جعفر عده‌ای از کتب را نقل می‌کند از ابن عقده. عده‌ای از کتب را، مثل همین جا، کتاب محمد بن قیس را از ابن عقده نقل کرده است. عده‌ای از کتب را نقل می‌کند.

چون عنایت فرمودید حتماً، این نحوه فهرستی که ما داریم که فلانی کتاب دارد، این کتاب را من از کی از کی از او نقل می‌کنم، سنی‌ها ندارند. این نحوه سنی‌ها فهرست به این معنا سنی‌ها ندارند. آن وقت ابن عقده معلوم می‌شود داشته دیگر حالا عبارت این طور است. ما عده‌ای از کتب، من تصادفاً دیشب نسخه نجاشی را پیدا نکردم، نمی‌دانم کجا گذاشتم. گفتیم از اول تا آخر نجاشی را استخراج بکنیم مواردی که نجاشی از ابن عقده نقل می‌کند. یک مقدارش توسط محمد بن جعفر است، یک مقدارش توسط ابن سبط، توسط ابن جراح است، چند نفر هستند، ایشان توسط آنها نقل می‌کند. فکر می‌کنم معتنا به باشد.

شیخ طوسی در فهرست حدود ۳۵ مورد نقل می‌کند. طبق فهرستی که من دیدم از ابن عقده. و توضیحات کافی را ما چند بار عرض کردیم. مثلاً شیخ طوسی از ابن محمد بن جعفر نقل نمی‌کند. هر جا محمد بن جعفر عن ابن عقده دیدید این از خصایص نجاشی است. شیخ طوسی نقل نمی‌کند. چیز خاصی هم ندارد. چون ابن محمد بن جعفر ۴۰۲ وفاتش است و شیخ طوسی ۴۰۸ به بغداد آمده است. قبل از اینکه مرحوم شیخ طوسی به بغداد بیاید فوت کرده است. نجاشی چون بچه بغداد است، پدرش هم از مشایخ بوده است. و قبل از این هم جزو شیوخ بوده، قبل از ۴۰۲. لذا نجاشی از عده زیادی از مشایخ نقل می‌کند که در زمان شیخ نبودند، فوت کرده بودند. یکی هم محمد بن جعفر است.

پس مرحوم نجاشی کتاب محمد بن قیس اسدی را از طریق ابن عقده، یعنی به عبارت آخری نمی‌رود از طریق اصحاب ما. می‌رود از طریق زیدی‌ها. حالا بعضی‌ها هم گفتند شاید ظاهرش این باشد که ابن عقده سنی بوده. نه ظاهراً زیدی بوده است.

البته در کتاب نجاشی ۳۳۳ من چند بار عرض کردم. لکن در کتاب شیخ می گویند در یک نسخه ای ۳۳۲. در تاریخ بغداد هم ۳۳۲ نوشته. ابن عقده وفاتش را تا حالا ما ۳۳ نقل می کردیم، از این عبارت معلوم می شود ۳۲ است.

به هر حال تا اینجا این مطلب روشن بشود که مرحوم نجاشی این کتاب را از این آقا نقل می کند. بعد می گوید حدثنا احمد بن محمد بن سعید که ابن عقده است.

آن وقت آیا این را ما چند بار توضیح دادیم. متأسفانه اینجا هم کمی کمیت ما لنگ است. آیا این ابن عقده فهرست داشته یا اجازه بوده؟ عرض کردم اگر ابن عقده یا حالا فرض کنید شیخ مفید و دیگران، اگر کتابی نوشته باشند که طریشان را در آن کتاب نوشتند به کتب، این را اصطلاحاً فهرست می گوئیم. اصطلاح فهرست این است. یک کتاب مثلاً می گوید من کتاب را به این طریق نقل کردم، کتاب فلان به این طریق. این اصطلاحاً فهرست می گویند.

اگر به کسی اجازه داده، می گوید اجزت لک، مثل همین اجازه ای که الان می نویسند. که من به تو اجازه دادم آثار علامه حلی، آثار شیخ طوسی، آثار فلان، با این اجازه نقل بکنی. این عادتاً اجازه است. یعنی ما فرق بین اجازه و فهرست را به این می دانیم که اگر طریقتش را به کتب اصحاب یا به کتبی که الان محل کلام است، نوشته به عنوان مخاطب عام، این می شود فهرست. به عنوان مخاطب خاص این می شود اجازه. عادتاً این طور است یعنی عادتاً این طور است. حالا آیا ابن عقده اجازه داشته یا فهرست، این هنوز برای ما روشن نیست. از یک طرف این متعارف نبوده بین آنها، فهرست متعارف نبوده. از یک طرف احتمالاً این توی اجازه ای که داده نوشته است. چون نجاشی که اشتباه نمی کند. بعید است محمد بن جعفر هم این قدر، احتمالاً این طور باشد.

علی ای حال این یک نکته ای است راجع به ابن عقده. با قطع نظر از شخصیتش و وثاقتش، این زاویه ای که من الان مطرح کردم. آیا ابن عقده اجازه ای داشته یا ابن عقده اجازه داشته یا فهرستی داشته.

در کتابهای ابن عقده فهرست نقل نکردند. هم نجاشی کتاب های ابن عقده را به نحو تفسیر آورده هم شیخ. بینشان عموم و خصوص من وجه است. گاهی شیخ دارد نجاشی ندارد، گاهی نجاشی دارد شیخ ندارد. در آنها کتابی به نام فهرست نقل نکردند، اما در صدوق فهرست نقل کردند. ابن قولویه فهرست نقل کرده است. در ابن عقده فهرست نقل نکردند. نجاشی هم متأسفانه خیلی مجمل آورده. نجاشی در این جهت دقیق است، اگر نجاشی این کار را انجام می داد خیلی برای ما راحت بود. متأسفانه در اینجا هم نجاشی فقط نوشته من از

مشایخ زیادی از زیدیه و شیعه و سنی از ایشان نقل می‌کنم. راست می‌گویند مشایخ هم زیاد بوده. با مراجعه به تاریخ بغداد کاملاً واضح می‌شود.

ای کاش برای ما نجاشی این نکته را می‌آورد. مرحوم شیخ طوسی در کتاب فهرست، البته بنا بود دیروز بخوانیم حالا اگر امروز از حفظ بخوانیم. شیخ طوسی اینجا در ترجمه ابن عقده یک مقدار بیشتر توضیح داده.

س: وفات ابن عقده سال چند بوده؟

ج: ۳۳۳ در نجاشی آمده اما در فهرست، در کتاب جناب آقای تاریخ بغداد ۳۳۲ آمده. و یک نسخه هم می‌گویند از رجال شیخ ۳۳۲ است. گفته شده است. شاید آن قوی‌تر چون آن در آن دنیا بیشتر اشتها دارد.

غرضم به هر حال این روشن بشود. مرحوم شیخ می‌گوید خبرنا بکتابه این طور دارد: و بجمیع روایاته و کتبه؛ عرض کردم کلمه کتب یعنی مصنفات خودش. روایات یعنی کتب دیگران که نقل کرده است. شیخ این تعبیر را دارد. خبرنی بجمیع روایاته و کتبه، در فهرست فهرست عبارت شیخ این طور است. از این عبارت معلوم می‌شود که ابن عقده طریش را هم به کتب نوشته است. از آنطرف چون فهرست نداشته، احتمالاً در اجازه‌اش بوده است. این شواهد ما این طور می‌شود. یعنی ابن عقده وقتی اجازه داده به یک کسی، فرض کنید به محمد بن جعفر، هم اجازه داده کتب خودش را، هم اجازه داده کتب دیگران که نقل کرده. ظاهرش این طور است، ظاهر عبارت شیخ طوسی این طور است.

و از این عجیب‌تر در کتاب رجال با اینکه رجال است، مرحوم شیخ طوسی راجع به ابن عقده در رجالش دارد، روی جمیع کتب اصحابنا؛ خیلی عجیب است. ظاهرش این است که در اجازه‌اش جمیع کتب اصحاب. و صنف لهم، و ذکر اصولهم؛ معلوم می‌شود هم جنبه تصنیفی هم جنبه اصول. ابن عقده داشته. این عبارتی بود که مرحوم شیخ طوسی دارد. آن وقت می‌گویند من از ابن صلت نقل می‌کنم در همان عبارت فهرست که گفتم، می‌گویند ابن صلت روایات و کتب ابن عقده را به من اجازه داده، مرحوم شیخ طوسی، می‌گویند که و رأیت اجازه بخرطه، به خط ابن عقده. به خط ابن عقده به ایشان اجازه داده است.

حالا این احتمالی که من می‌دهم، شاید یک اجازه طویله‌ای داشته، خیلی بزرگ بوده، کتاب بزرگی به اسم اجازه شاید مثلاً. مرحوم آقای مرعشی این طور بودند اجازه نوشته بودند فقط اولش اسم طرف را اضافه می‌کردند. احتمالاً باید این جور تصور بکنیم که یک کتابی داشته ایشان، لکن به صورت فهرست نبوده است. خطاب به افراد می‌نوشته است. ظاهرش این طور است. مثلاً اجیز لک ان تروی کتبه و هی

فلان، ان تروی ما رویته عن فلان، بعد یکی یکی بگوید عن فلان، ما رویت عن فلان، این طوری مثلا. اگر عبارت شیخ طوسی را بگیریم باید این جوری باشد.

و این که جمیع روایات و کتبه، خیلی عجیب است. نوشته من اجازه اش را به خط ابن عقده دیدم که داده به ابن صلت اهوازی. البته نجاشی هم از ابن الصلت اهوازی نقل می کند. احمد بن محمد ابن صلت اهوازی. لکن واقعا هم چیز عجیبی است؛ یعنی واقعا در آن زمان معلوم می شود چقدر عشق به حفظ روایات بوده است. چون اگر وفات ابن عقده ۹۳۲ باشد، ابن صلت را در کتاب تاریخ بغداد ما نداریم، در مصادر ما نیامده. در تاریخ بغداد، تولد ابن الصلت را ۳۲۴ نوشتند. تاریخ بغداد ۳۲۴. یعنی این آقا در وقت وفات ابن عقده هشت ساله بوده. حالا کی به او اجازه داده! آن هم اجازه به این طولانی. خیلی عجیب است. جمیع روایات و کتبه، همه را به ابن صلت اجازه داده، حداقل اقلش یعنی دیگر حد قدر متیقنش بگویم هشت ساله. ممکن است قبل از آن هم اجازه داده باشد. روشن شد این نکته.

س: حالت تشریفاتی داشته شاید

ج: حالا تشریفاتی اش یک طرف. حالا آن گفت خدا رحمت کند آقای بجنوردی از قول مرحوم آقا ضیاء نقل می کرد، می خواست بگوید مطلب نباشد می گفت مثلا تشریفات مرگی، مرگی، حالا تشریفات مرگی بیاید. هر چه که هست. اما خیلی عجیب است که یک بچه هشت ساله تمام کتب و آثار خودش را داده است. و اعجب این است

س: متداول نبوده استاد آن زمان؟ این یک چیز مثلا امر رایجی بوده

ج: شاید

حالا آن من حالا کار به رایجش و مایجش ندارم، گفت تشریفات مرگی بیاید. ما کار دیگر داریم. آنچه که الان برای ما تعجب آور است، ما موارد نسبتا معتنا بهی داریم مثل اینجا، مرحوم نجاشی از محمد بن جعفر از ابن عقده این کتاب را نقل می کند. شیخ طوسی نقل نمی کند. آخر عبارت این است جمیع روایات، بخوانید بیاورید فهرست شیخ را. حالا من امروز دیدم کتابها سنگین می شود بیاوردم.

اخبرنی بجمیع، رأیت اجازة ابن عقده بجمیع روایات و کتبه؛

س: اصلا نفس این اجازه دادن استاد ثمره دارد؟

ج: چرا دیگر حالا آن بحث دیگری است، شاید نسخه را در خارج خریدند این اجازه را به آن اضافه کردند.

روشن شد من چه می خواهم بگویم؟ بحث من چیز دیگری است. کار به این حالا کوچکی و بزرگی و تشریفاتش و آن که الان پیش من مهم است، چون این بچه هم بوده، اگر آن خود مشایخ چیز به این بچگی نیستند. مشایخ به اصطلاح محمد بن جعفر عمرش بیش از این بوده. اما این که جمیع روایات، آن که برای من تعجب آور است یعنی معنایش این است که ابن عقده به ابن صلت جمیع کتبی را که روایت کرده نقل کرده است. خب یکی اش همین کتاب محمد بن قیس است الان. و غیر از این هم داریم. این هم نمی فهمیم هنوز من نفهمیدم این را چه کار بکنیم. این مطلب را ما چه کار بکنیم. چون ایشان می گوید جمیع، قاعدتا این که به این بچه هشت ساله داده مال اواخر عمرش است. قاعدتا این طور است دیگر. مگر بگوییم به این مثلا خیلی کوچولو بوده، یک ساله بوده، چند تا کتاب اجازه داده، بعد مثلا به محمد بن جعفر نحوی. این خیلی برای ما تعجب آور است. چطور می شود نجاشی از کتاب ابن عقده به نسخه نحوی، کتابهایی را نقل بکند که شیخ نقل نکرده. از آن طرف هم شیخ می گوید که من خط

آوردید عبارت را، بخوانید، بخوانید عبارت را

س: خبرنا بجمیع روایاته و کتبه

ج: ببینید بجمیع، من کلمه جمیع. مگر این کلمه جمیع هم در آن زمان بی معنا بوده است. الان بعضی ها هستند مثلا می گویند این کشور می گویند ما آزادی داریم کشور کمونیستی که بی معناست. مگر این لفظ جمیع هم فاقد معنا شده، مثل این که مثلا یک گروه های سیاسی می گویند مردم همه با ما هستند، مثلا مردم هست که الان بی معنا شده، احتمالا شاید کلمه جمیع هم بی معنا، و الا جمیع روایاته، خیلی تعجب آور است، مخصوصا این بچه هم کوچک است حالا، آن یکی بزرگ تر بوده محمد بن جعفر. قاعدتا این باید در اواخر عمر ابن عقده باشد. قاعدتا یعنی.

خیلی عجیب است. از آن طرف می گوید جمیع روایاته. بخوانید، جمیع روایاته و کتبه

س: ابو الحسن احمد بن محمد بن موسی الاهوازی،

ج: این همان ابن الصلت است. بفرماید

س: وکان معه خط ابی العباس بالاجازة وشرح روایاته و کتبه

ج: و شرح روایاته. اصلا تغییر می کند. شرح روایاته، یعنی کتبی را که نقل کرده. قاعدتا یکی همین کتاب محمد بن قیس است. قاعدتا همین طور است دیگر.

چطور شیخ نقل نمی کند، نمی فهمم. این را هم نفهمیدیم. یکی از معماهایی است که ما نفهمیدیم این چطور می شود. و جاهای دیگر هم داریم. اگر نجاشی نگاه بکنید جاهای دیگر هم داریم که از محمد بن جعفر نقل می کند که شیخ ندارد. این هم خیلی عجیب است. به هر حال این را نفهمیدیم. جزو چیزهایی است که نفهمیدیم.

به هر حال این بر می گردد به ابن عقده. عرض کردم ابن عقده فهرست ندارد. اجازه داده، لکن در اجازه اش روایات هم هست. یعنی کتب اصحاب هم هست. اجازه اش کتب خودش نیست، اجازه اش کتب اصحاب هم توش هست. در کتاب تاریخ بغداد در شرح حال ابن عقده دارد که جمع تراجم و الابواب و المشیخه؛ من الان دقیقا بخواهم بگویم مراد ابی بکر بغدادی خطیب بغداد چیست، خیلی برایم مشکل است. لکن فکر می کنم شبیه همین است. مشیخه یعنی مثلا ایشان کتاب هایی را مثلا از طریق فلان چند تا کتاب نقل کرده، احتمالا این طور باشد. تراجم و ابواب و مشیخه؛ این غرض اینکه احتمال می دهم شاید خطیب بغداد هم اشاره به این دارد که ابن عقده اضافه بر اینکه خودش تألیف دارد، این که مثلا از این استاد چند تا کتاب، از آن استاد چند تا کتاب، احتمالا یک چیزی شبیه به این.

به هر حال برگردیم به شرح عبارت نجاشی. مرحوم نجاشی از طریق ابن عقده عن جعفر بن محمد بن سعید، الان فعلا نشناختیم. قال حدثنا نصر بن مزاحم؛ این معروف است، البته اخباری است، تضعیفش هم کردند. حدود سال های ۲۲۰ تا ۲۳۰ است ایشان. نصر بن مزاحم و کتاب وقعه صفین دارد. من استقراء روایات نصر را ندارم نصر بن مزاحم. لکن وقعه صفین را که نگاه کردم از این شخص نقل نمی کند. در وقعه صفین که من نگاه کردم در فهرستش از محمد بن قیس نقل نمی کند.

قال حدثنا نصر بن مزاحم، خیلی واضح است که آن هم زیدی است نصر بن مزاحم.

قال حدثنا یحیی بن زکریا الحنفی عن محمد بن قیس؛ پس معلوم شد که ایشان مرحوم نجاشی رفتند به زیدیه. زیدیه هم احتمالا زدند به اهل سنت دیگر. یحیی بن زکریا حنفی را که نمی شناسیم. این یحیی بن زکریا حنفی را که به این عنوان نمی شناسیم. این فاضل معاصر ما این کتاب معرفة الحديث، ایشان عبارت نجاشی را آورده در این کتاب معرفة الحديث، اینجا را این جور معنا کرده؛ یحیی بن محمد بن قیس ابو ذکیر و ابو بکر الحنفی؛ خیلی ۳۷:۲۱ از همین نجاشی نقل کرده. فکر می کنم اشتباه کرده باشد. چون در نسخ نجاشی نیست این

مطلب. من در نسخ نجاشی ندیدم. همین نسخه معروف نجاشی هم همین طور است؛ یحیی بن زکریا الحنفی. نجاشی از این و طبعاً از کتاب ابن عقده است.

من همیشه عرض کردم ممکن است یک سند، یک نوشتاری بیاید اما محل اشکال باشد. این معرفة الحديث این را برداشته در این صفحه ۲۶۷ معرفة الحديث این جور نقل کرده: یحیی بن محمد بن قیس ابو ذکیر و ابو بکر الحنفی؛ دو نفرش کرده است. دقت می کنید؟ احتمال هم می دهم تصحیح قیاسی کرده؛ چون در نسخه نجاشی همین طور است؛ یحیی بن زکریا الحنفی.

و اما اصل مطلب این مطلبی که در این کتاب است درست است اما نسخه نجاشی نیست. متأسفانه نجاشی اینجا را هم خراب کرده یعنی در نسخه ایشان نه اینکه ایشان خراب کرده. یا نسخه ابن عقده خراب بوده یا نسخه نصر بن مزاحم خراب بوده است. در کتب اهل سنت همین آمده. می خوانیم امروز. در کتب اهل سنت همین سند آمده. لکن همین طور که ایشان گفته. یک پسری دارد خود محمد بن قیس به نام یحیی، ملقب به ابو ذکیر با ذاء، ابو ذکیر یحیی بن محمد. و یک راوی دیگر هم دارد به نام زکریا الحنفی. راست است در کتب اهل سنت هست. لکن این در نجاشی نیست. در نجاشی الان به شما عرض کردم کار را خراب کرده، شده یحیی بن زکریا الحنفی. پس باید این طور باشد: حدثنا یحیی و زکریا الحنفی. یحیی هم پسر محمد بن قیس است. یحیی بن محمد یا یحیی بن محمد ابن...

پس معلوم شد که فهرست نجاشی اینجا هم یک مشکل دارد. آن اسم اخیر را خرابش کرده است.

روشن شد تا اینجا؟ این راجع به کتاب نجاشی.

در میان اهل سنت این محمد بن قیس اسدی ابو نصر، کاملاً واضحاً از مشاهیرشان است. در صحاح ست از او نقل کردند. خیلی معروف است. شخصیت گمنامی نیست که حالا مثلاً بگوییم که مثلاً نسخشان اشتباه است. شخصیت مشهوری است محمد بن قیس اسدی ابو نصر. لکن مشکلی که دارد این است که چنین چیزی را به او نسبت ندادند. این قاص محمد بن، قاص عمر بن عبد العزیز را به او نسبت ندادند. نیست چنین چیزی در کتب اهل سنت درباره محمد بن...

بعد هم

س: کتاب قضایا را به او نسبت ندادند؟

ج: بله اصلا، اصلا به او نسبت ندادند و چنین سندی هم برای او نیست. پسری به نام یحیی ندارد. زکریا الحنفی از او نقل نمی کند و قاص عمر بن عبد العزيز نیست. و ایشان نوشته که احد بنی نصر بن قعین، مرحوم نجاشی. از نصری است یعنی. چون بنی اسد فروعی دارند. مرحوم نجاشی ایشان را نصری می داند از بنی اسد. این را هم اهل سنت ندارند. هیچ کدامشان ندارند. اهل سنت مثل انسب سمعانی، مثل تهذیب الکمال مزی ایشان را والبی می دانند. البته والبه هم از خاندان بنی اسد هستند از عشیره بنی اسد.

پس اینکه مرحوم نجاشی او را از نصر بن قعین گرفته این هم اشتباه است. این مطلب ایشان اشتباه است. این که ایشان کتابی را به ایشان نسبت داده و گفته کان خصیصا بعمر بن عبد العزيز این هم اشتباه است. چون این اسدی معروف است. آدم گمنامی نیست که حالا مثلا در یک کتاب. شخصیت معروفی است، روایت زیاد دارد در کتب اربعه صحاح ستشان دارد. چنین چیزی که ... آن کسی که قاص عمر بن عبد العزيز است محمد بن قیس مدنی است. اصلا با این فرق می کند. این کوفی اسدی است، او مدنی است. آن هم اهل سنت دارند. و آن را دارند که نوشتند قاص عمر بن عبد العزيز است. و همان هم دارند که پسرش یحیی از او نقل می کند. یعنی این ذیل عبارتی که نجاشی اینجا آورده، در کتب اهل سنت مال آن مدنی است نه مال اسدی.

درس است این مطلب که وجه من وجوه العرب هم درست است. این مطلبش هم درست است. از شخصیت ها هم هست. والبی هم هست نصری نیست. این که نجاشی نوشته نصر، نصر نقعی این هم نیست. این که ایشان شخصیت در کوفه بوده، این هم هست. خصیص به عمر بن عبد العزيز هم نیست. آن کتابی را هم که ایشان نسبت داده، سندی که نسبت داده، این مال محمد بن قیس مدنی است، اصلا اسدی نیست. آن پسری به نام یحیی دارد و آن قاص عمر بن عبد العزيز است.

حالا این قطعا شأن نجاشی از این حرف ها است. احتمال می دهیم در همین چیزی که از اجازه این حنفی این نحوی از این عقده بوده، یا چون نصر بن مزاحم تضعیف شده. انصافا هم چیزی نیست، مالی نیست نصر بن مزاحم. به هر حال کجا این خرابی پیدا شده، ما هم الان نمی دانیم این خرابی، خیلی خرابی زیادی است. انصافا این مطلبی، اولاً اصلا برداشته ببینید یحیی و زکریا الحنفی را کرده یحیی بن زکریا الحنفی. آن یحیی همان یحیی بن محمد است. اصلا عبارت را مشوه کرده است. من فکر می کنم منشأش همان نحوی باشد. خیلی نجاشی را جلیل الشأنا می دانیم. ظاهرا نجاشی هم به مشایخ عامه، به کتب عامه مراجعه نکرده، و الا در بین عامه کاملاً واضح و قطعی است که محمد بن قیس اسدی غیر از محمد بن قیس مدنی است. و این مدنی قاص عمر بن عبد العزيز است. و احتمالاً این که گفتند ایشان از امام باقر(ع)، بعد هم نیست. مثلاً از امام باقر(ع) نقل کرده برای عمر بن عبد العزيز که حضرت امیر(ع) چنین کاری کردند. مثلاً بگویند من در

مدینه حدثی محمد بن علی الباقر(ع) که امیر المومنین(ع) چنین کاری کردند. اینها را برای عمر، بعید هم نیست از قضایای امیر المومنین(ع) برایش گفته باشد.

و لذا احتمال هم می دهیم آن نسخه ای را که این نحوی برای ایشان نقل کرده، کتاب فی قضایا امیر المومنین(ع)، این صحیحش کتاب فیه قضایا امیر المومنین(ع) است. و این کتاب را به احتمال بسیار قوی ابن عقده نقل کرده باشد در آن اجازه خودش.

اینها احتمالش قوی است. لکن به هر حال اینجا خرابی پیدا شده است. منشأ خرابی را هم ما الان نمی دانیم.

پس اولاً محمد بن قیس داریم. ایشان والبی است، نصری نیست که مرحوم شیخ نوشتند نجاشی. ثانیاً این محمد بن قیس سنی ها و بزرگان اهل سنت توثیقش کردند. از احمد حنبل نقل شده ثقة لا یشک فیه. و مرحوم نجاشی فقط نوشته وجه من وجوه العرب. شیخ در اصحاب الصادق(ع) آن محور رجالی، حالا ما تا حالا در محور فهرستی بودیم. در محور رجالی شیخ در اصحاب الصادق(ع) دارد محمد بن قیس ابو نصر الاسدی الکوفی، ابو نصر، این درست است. الاسدی هم درست است، الکوفی. نصری نوشته، ایشان والبی اسدی است. درست است. ثقة ثقة. شیخ طوسی در رجال دو مرتبه توثیقش کرده است. تا جایی که من می دانم حالا خیلی علم من استقرائش کامل نیست. شیخ طوسی در رجال راجع به کسی ثقة ثقة ندارد. نجاشی دارد. نجاشی عده ای را دو مرتبه توثیق کرده است. اما شیخ تا جایی که من می دانم همین یک مورد است. به ذهن من همین یک مورد است که گفته ثقة ثقة در رجال شیخ.

و سابقاً هم اشاره کردم مرحوم ابن داود یک فواید لطیفی دارد با اینکه مبدع این فن است. یکی این است که بعد از قسم، چون ایشان کتابش را دو قسم کرده، ممدوحین و غیر ممدوحین، آنهایی که قابل اعتمادند، قسم اول را که تمام کرده، یک فوایدی دارد، فایده، فصل، نقطة، یک فصلی قرار داده فی من وثقه النجاشی مرتین. اینها را آورده است. چیزی به عنوان اینکه من وثقه النجاشی مرتین ندارد. اما از نجاشی دارد.

آخر آن فصل می گوید فی من وثقه ابن غضائری مرتین. این هم خیلی عجیب است. مگر اینکه باز، آخر رجال ابن داود معروف است که غلط زیاد دارد؛ چون خیلی جاها جش دارد معنایش کش است. کش دارد مرادش جش است. معروف است رجال ابن داود. می گویند خطش بد بوده، نساخ، جش یعنی نجاشی، کش یعنی کشی. در رجال ابن داود کش و جش زیاد به هم تبدیل شدند.

این آقای خدا رحمتش کند آقای ارموی هم که چاپ کرده هی می نویسد. بالا نوشته کش، می گوید مراد جش است. بالا نوشته جش می گوید مراد کش است. غرض این جش و کش در کتاب ایشان... لکن ۴۶:۴۱ کم دیدم که اشتباه باشد.

.....
علی ای حال ایشان از ابن الغضائری نقل می کند که پنج نفر را قال فیهم ثقة ثقة. یکی همین است. این را از ابن الغضائری نقل می کند. که احتمال دادم شیخ از ایشان گرفته. احتمال دارد حالا نمی دانیم.

فعلا قدیم ترین مصدری که ثقة ثقة راجع به ابن محمد بن قیس اسدی گفتند این است. حالا بعد هم من این را یک توضیح بیشتری عرض می کنم که ابن غضائری احتمالا از کجا گرفته باشد. به هر حال این را داریم.

البته این نکته را هم اضافه بکنم رجال ابن غضائری اخیرا چاپ شده، به نظرم دوسه نفر از بزرگان تحقیقش کردند. در این چاپی که از رجال، چون رجال ابن غضائری جمع آوری شده، خیلی همچنین نسخه درست و حسابی به آن معنا ندارد. در این نسخه ای که چاپ شده این نیس توش اصلا. این محمد بن قیس، دارد محمد بن قیس را. اما اینکه ثقة ثقة توش نیست. لذا این محقق کتاب آخر کتاب مطالبی که از ابن غضائری نقل شده در کتاب نیست، اضافه کرده است. نوشته ابن داود گفته که ثقة ثقة. در خود این کتابی که الان به ما رسیده در این کتاب نیست. چون می گویم این کتاب ضعف است. یک کتاب ثقات هم دارد. شاید در آن کتاب ثقات گفته است.

به هر حال این تا اینجا راجع به این مطلب. پس تا اینجا روشن شد که دو تا اختلاف ما بین شیخ و نجاشی هست. مرحوم شیخ محمد بن قیس اسدی را به عنوان کتاب نیاورده. البته عرض کردم عده ای از رجالی ها آن محمد بن قیس مطلق را گفتند اسدی. اولش هم تا جایی که من می دانم مرحوم آقای ابن داود، لکن او می گوید ست، فهرست، نقل می کند از فهرست. می گوید ست له کتاب. نمی دانم. حالا یا نسخ فهرست مختلف است توش اسدی بوده، در نسخه ما که الان اسدی ندارد.

راجع به فهرست شیخ چون بحث بعدا خواهیم کرد انشاء الله توضیح خواهیم داد. این تا اینجا در مورد مصادر فهرستی ما و اختلافاتی که الان وجود دارد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین